

فوران
1-1-2012

کار و نقش آن در آفرینش شعر

بخش نهم

ابوالقاسم لاهوتی نخستین شاعر زبان فارسی دری طبقه کارگر

دومین پسر میرزا الحمد الحامی ، ابوالقاسم لاهوتی است که در سال 1264 هجری شمسی(1305 هجری قمری و 1885 میلادی) در شهر کرمانشاه متولد گردیده است. سالهای نخستین زنده گی لاهوتی تاریک است. بدرستی معلوم نیست که چگونه ونzd چه کسی دانش آموخته است. ولی پیداست که از کودکی دانشی بسزا و هوشی سر شار وبالاتر از همه بهره ای بسیار از سرایندگی و نویسنده گی داشته است. لاهوتی به پیروی از پسند آنروزی مردم نخست به آموزش علوم دینی روآورده و در همین دوران به گروه دراویش نیز پیوسته است. و در این زمینه سروده های از او به جا مانده است. بر رسمی منش لاهوتی بخوبی میرساند که او روانی پر جوش و سرکش داشته و نمی توانسته بیش از روزگار کوتاهی بیک شیوه بماند. چنانکه دیری نگذشت که دین پیشگی را رها کرده واز جامه روحانیون بدر شده و به نیروی ژاندار مری پیوسته است. بدرستی معلوم نیست که لاهوتی از چند سالگی دستار دین پیشگان را کنار گذاشته وکلاه جنگاوران را بر سر نهاده است. همین اندازه پیداست که بسال 1300 خورشیدی "یاور" بوده است که بزبان امروزی ارتش "سرگرد" نامیده میشود. همچنین بدرستی معلوم نیست که او به هنگام دین پیشگی به دراویش پیوسته یا این شیوه را هم پس از کنار رفتن از آن پیشه بر گزیده است. بانگرش به اینکه همواره فشار های زنده گی سیاسی و اجتماعی، مردم را به سوی "درویش منشی" و بریدن از جهان

و هیاهوی آن میکشاند، و بسیار هم دیده شده است که فشار بیش از اندازه، دین پیشگان و سخت گیری آنها بامرد، خود از انگیزه های گرایش‌های در ویشانه بوده است. از همین روست که میان "دین پیشگان" و "درویشان" ناهم جوشی های هست، واين دودسته با يكديگر آميزش فراوانی ندارند. زندگی زنا شوئی لاهوتی نيز از همان سالهای جوانیش آغاز شده و او بیاري "حاج مرزا علی اکبر ستوده" (90) با خانواده "آق اولی" آشنا شده و با دختری بنام "نصرت" از آن خانواده پیمان زناشوئی بسته است. روزگار زندگی زناشوئی لاهوتی با همسرش بسیار زود گذر بوده، زیرا که این زناشوئی درست با روزهای گرم زندگی سیاسی و اجتماعی لاهوتی برخورد داشته و او شب و روزش را در اندیشه کارهای سیاسی میگذراند و کمتر به خانه و خانواده دلبستگی نشان مداده است. لاهوتی در هنگام که رئیس ژاندارمری قم بود با یکی از زیردستانش در گیر شد و اورا به قتل رسانید و ناگزیر شد، نخست به کرمانشاه گریخته یک چند نزد ایل سنجابی بسر برده، آنگاه به ترکیه برود. پس از بخشیده شدن و باز گشت به ایران، لاهوتی به کوتای تبریز (بسال 1301 خورشیدی) دست زد و چون شکست خورد، با چند تن از یارانش به روسیه گریخت و در آنجا ماندی شد. وهم در این وقت بود که زناشوئی دوم او سر گرفت و با خانم سیسیل بانو، لاهوتی پیمان زندگی بست و تا پایان زندگی اش با او بود. بانو لاهوتی از مردم شبه جزیره "کریمه" و دختر یک بازرگان از آن سامان است و گویا یکبار که با پدرش به مسکورفته بود، لاهوتی را در هنگام سخنرانی بزبان روسی دیده و بعد از آشنائی با همیگر پیمان ازدواج بسته اند. از لاهوتی و سیسیل بانو چهار فرزند بنام های دلیر، گیو، عطیه و لیلی بر جای مانده اند، که همگی در روسیه زندگی میکنند. همسر لاهوتی، خود از زنان با فرهنگ و نامور روسیه بوده است و همواره در کارهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی لاهوتی، بهترین دستیاروی بوده است. از کارهای بر جسته بانو لاهوتی برگرداندن شاهنامه فردوسی از زبان فارسی به زبان روسی است که در خوره رگونه ستایش و سپاسگزاری است.

زندگی فرهنگی و مردمی لاهوتی:

لاهوتی یکی از بهترین و باارزش ترین شخصیت های کمونیست و کارگری ایران بویژه در سده کنونی بشمار میرود . او سرایندۀ پرمایه، نویسنده چیره دست، ترجمانی خوب، روزنامه نگاری نیک اندیش و میهن دوست بوده است. گذشته از اینها او یک شاعر آزاده متعهد ووفادار به طبقه کارگر و سوسيالیزم میباشد . لاهوتی هیچگاهی فراموش نکرده است که باید کارهای او برای مردمش و تمام مردم جهان سودمند و روشنگر باشد . نوشه های لاهوتی دور از مردم فریبی بوده و فقط برای روشنگری وبالابردن ذهنیت مردم به کار گرفته شده است. لاهوتی همواره آنچه را برای رهانیدن توده مردم از زیر بار ستم و ندادانی می دید و درک میکرد، بادلیری آنرا بیان کرده و بروی صفحه کاغذ می آورد. و آرزوداشت روزی بر سر که مردم از بند یاوه اندیشی ها و پندارهای باطل و گمراکننده وار هند، و شایستگی خودشان را آن چنان که باید و شاید انجام دهند. از بررسی کارهای فرهنگی لاهوتی دریافته میشود که سرایندگی را از خور دسالی آغاز نموده و از همان هنگام تخلص لاهوتی را به خود اختیار کرده است. نشانه های گمان شکنی در دست نیست که لاهوتی در چه سالی نخستین چکامه اش را سروده است و آنچه را در اول می سروده از چه دست و دارای چه ارزشی بوده است، و چه شده است که نام خانوادگی خودش را از الهامی به لاهوتی برگردانده است. بدختانه بررسی ها در باره زندگی او با روزگاری رو برو بود که در کتابخانه ها، هرجه نام و نشانی از لاهوتی و همگنان او داشت، یا نابود شده و یا از دسترس پژوهشگران دور نگهداشته شده بود، و اگر دفتر و یا دستکی نزد فرهنگ دوستان بود، نیز یا آنها در یه و سوزانده و یا از میان برده بودند و یا از بیم جان و ترس بریده شدن نان، چنان گم و گورشان کرده بودند که خود نیز از نهانگاه آنها آگاهی درستی نداشتند. نخستین نشانه ئی که از آغاز سرایندگی لاهوتی بدست آمده دوره روزنامه هفتگی تربیت بود که شادروان محمد حسین ذکاءالملک(91) آن را بیرون داده است . در شماره سیصد و پنجم او ششم این روزنامه که بروز هفتم صفر المظفر 1323 هجری قمری (سیزدهم اوریل 1900 میلادی) درآمده، چکامه باشکوهی از لاهوتی بچاپ رسیده است. و یادآور شده اند که سرایندۀ آن هفده ساله است . (اگرچه با نگرش به سال زاده شدن لاهوتی که آنرا 1885 میلادی نوشه اند ، در سال 1900 و به هنگام سرودن این چکامه پانزده سال بیش نداشته است. از

بررسی این سروده بخوبی دریافته میشود که ، باید لاهوتی سرایندگی را بسی بیشتر از هفده سالگی آغازکرده باشد، تابتواند در این سال ، چنین چکامه سنگین و استادانه بسراید. گوئی گردانندگان روزنامه تربیت نیز ، از همین دیدگاه به آن نگریسته اند، چنانکه در سرآغازچاپ چکامه در باره سراینده آن نوشته اند: "...توضیح آنکه جناب بلاغت نصاب میرزا الحمد متخلص به الهامی کرمانشاهی از صاحبان ذوق سلیم و خیال بلند ، پسری دارد به سن هفده سال باطبعی چون آب زلال و شعری مانند سحر حلال و آن نونهال ملکوتی خصال"لاهوتی"متخلص میکند. و راستی که بی مناسبت نیست..." چکامه لاهوتی که در ستایش از روزنامه تربیت و گریزی به آزادی روزنامه ها در آن روزگار و کرنشی به مظفرالدین شاه قاجار است چنین آغاز میشود:

کنون باید می خورد در کرانه رود
زدست ساقی گلچهره با ترانه رود
کزانعتدال ربیع ، شکست صولت دی
از آن پس که تن و جان خلق را فرسود
اگرچه لاهوتی خردسالی را در کنار پدری که سالهای تنگ دستی اش را
میگذراند به سختی سپری نموده است و گاهگاهی آن را به زبان آورده
است؛ چنانچه میگوید:

در دامن و فقر و بندگی ، من

زائیده شدم ، بخاک ایران...(92)

...به کودکی ام اگر مسکنت احاطه نمود
نه از ستاره نحس است و بخت وارون است
قضا ، بخردیم آن همت بزرگ بداد
که تنگنای بساطش بسان هامون است ...

ولی باوجود این تنگستی از همت عالی برخوردار بوده و به فراگرفتن دانش پرداخته است. و در سالهای نوجوانی ، گوینده سرشناس و سخن سنج از کار درآمده است؛ و به زبان تازی نیز آشنائی پیدا کرده است. وهم زبان های فرانسه، روسی و ترکی را خوب فراگرفته است. چنانکه از هر سه این زبان سخنان گویندگان و سرایندگان را بزبان فارسی برگردانده است. و بطور نمونه میتوان از پارسی شده "سنگر خونین " ویکتور هوگو، گوینده نامدار فرانسوی و "روح ایرانی" نوشته

فیلسوف رضا توفیق یک نویسنده ترک را نام برد و ترجمه های زیادی از زبان روسی نیز موجود است. فکر میشود که لاهوتی زبان فرانسوی را در ایران به هنگام دانش آموزی و زبانهای دیگر رادرایم که در بغداد یا ترکیه بسر میرد، آموخته است. لاهوتی گذشته از گویندگی، نویسنده خوبی هم بوده است. و نوشه های از وی در مجله "پارس اسلامبول" به چاپ رسیده است.

در فرهنگ و ادبیات زبان فارسی دری کمتر کسانی بوده اند که برای آگاهی مردم و نجات آنها از زیرزنگیریستم و بیداد گامی برداشته باشند. اکثریت نویسندهای سرایندگان در حالت میان خواب و بیداری و بیشتر در میان خواب آلودگی نوشته اند و طوطی وار در خیال و اندیشه واژه های: "گل و بلبل"، "نرگس چشم"، "کمان ابرو"، سبب زندگان" و... سخن به میان آورده اند. نویسندهای گویندگی بیشتر ابزاری بوده است در دست دارنده اش تا به کمک آن بتواند شاهی، امیری، وزیری و بزرگی را سرگرم نماید. از گناهان سنگین و پیشینه های ننگینش چشم ببنده در راه ستایش او زمین و آسمان را به هم بدوزد، تا چیزی بدست آرد و به آن زندگی رنگینی فراهم نماید، که تنها خود و یا خاندانش خوش و خندان باشند. این جاست که گوینده دروغگو میشود و نویسنده دروغپرداز و هردو آستان بوس و کاسه لیس و ناگزیر فراورده های ادبی اش هم پوچ، میان تهی و "درباری" میگردد.

هنگامی که گویندگان و نویسندهای و آنانکه شمشیر "خامه" بدست دارند، پشتیبان دژخویان و ستم پیشگان شوند و "برزلف چون کمند" آنان نپیچد تا در آنجا چشم سرهای بریده "بی جرم و بی جنایت را نبیند (93) آنگاست که "عقاب جور" بر همه شهر بال میگشاید و از همه فریاد بر میآید که: "کمان گوشه نشینی و تیر آهی نیست" (94) و از همین جاست که همگان بخواب میروند. خواب بیهوشی، خواب بیدردی و... خوابی به درازا و پنهانی تاریخ یک کشور. هرگاه از این دیدگاه به فرهنگ نظر اندازی نمائیم. ارزش اندیشه پویا و ویرانگر و سازنده بزرگانی همچون لاهوتی که "قافیه" پردازی و "فلسفه" بافی را بکناری نهاده و "حرف و گفت و صوت" را بر هم زده اند، تا آنچه رادردل دارند، بی پرده و بی رنگ و ریا با مردم خود در میان گذارند، آنگاه روشن میشود که تفاوت راه از کجاست تا به

کجا: آنکه میگوید: "میر ماه است و بخار آسمان "ویا" نه کرسی فلک نهد
اندیشه زیر پا تابوسه بر رکاب قزل ارسلان زند" با اشعار لاهوتی که
فریاد میزند:

...در خون دشمنان وطن واجب است غسل
در شرع انقلاب بنص کتاب سرخ (95)

...بگویتوده ایران که ترک شکوه کند
جواب ظلم، فقط آبداده شمشیر است
...اگر از کیش لاهوتی بپرسی
نجات فعله ودهقان پرسست
...دگر به کشور ایران سفر نخواهم کرد
چراکه دزد در آنجا امیر قافله است

لاهوتی ، در نخستین سالهای گویندگی اش ، پیروشیوہ پیشینیان بوده و با روش آنان به سخن سرائی میپرداخت و در این راه شاید استاد و رهنماش پدرش میرزا الحمداله‌امی بوده است. چنانکه وی نیزگویندگی راهمانندپرداز "مرثیه" گوئی آغاز نموده و همزمان به سروده های درویشانه (عرفانی) پرداخته است . تاجائی که معلوم میشود، دگرگونی اندیشه لاهوتی از هنگام آمدن او به تهران آغاز شده است. زیرا در تهران بود که پایش به جرگه نویسندگان و گویندگان کشیده شد و از آمیزش با آنان بود که اندیشه اش پختگی بیشتر یافته و از درشت گوئی و پیچیده سرائی بسوی سادگی و روانی سخن ، گرائیده است. در آن زمان نویسندگان و گویندگان بسیاری در ایران و شهرهای قفقاز (بویژه باکو) برای بیدار کردن مردم میکوشیدند و فرهنگ مردم یا "ادبیات خلقی" را رنگ و بوی تازه ای میدادند و بازارش را گرمتر میساخند. لاهوتی که در آن هنگام جوان بود از آنان مایه میگرفت و شیوه های آنان را در اندیشه خودش می آزموده است . یکی از آنان میرزا علی اکبر طاهر زاده صابر (صابر شیروانی) سراینده نامی آذربایجان (قفقاز) بوده است که با روزنامه ملانصر الدین چاپ باکو ، همکاری همیشگی داشته و بطور جداگانه هم کارهایش را در دسترس اندیشه مردم می نهاده است. (کتاب هوپ هوپ نامه از او است). لاهوتی از خواندن نوشته های صابر دگرگونی ویژه ای یافته و از آن روزگار زبان خامه اش به مردم نزدیکتر شده واز او گوینده

ئی ناب در زمینه آزادی خواهی ساخته است. (96)

بر جسته ترین کار لاھوتی این است که خودش را از تنگنای قافیه آزاد ساخته و "اوزان عروض" سرایندگی در زبان فارسی دری را بهم ریخته تا بتواند سخن را در کوتاه ترین و رساترین کالبد و اندازه که می شود بگوش مردم برساند. این وجود که غزل را به شیوه پیشینیان میسروده روش تازه ئی را در سرایندگی اختیار نموده و "مصرع" هاراسته به کارآئی و کاربردانها، کوتاه و بلند و بیش کرده و از همینجا بوده که "شعر سفید" پدید آمده، همان چیزی که امروز شعر نیمائی یا "شعرنو" گفته میشود. (97) بعضی نویسندها را عقیده براین است که پدر شعر نو لاھوتی است. یکی از دلایل شان این است که نیما یوشیج ده سال از لاھوتی خوردن است. (لاھوتی بسال 1266 خورشیدی پا به جهان نهاده و نیما یوشیج بسال 1274 خورشیدی زاده شده است) و پیشتر از لاھوتی به گویندگی آغاز نموده است. اگرچنانکه نوشه اند، آوازه نیما یوشیج در کار نوسرائی از سال 1345 قمری (1304 خورشیدی) آغاز شده باشد (98).

لاھوتی که چکامه وحدت و تشكیلات را در سال 1924 میلادی سروده و "مرحمت حکمران" را بسال 1923 و پیش از آن هم سروده های دیگری در همین شیوه دارد، باید بسی پیش گامتر از نیما یوشیج در راه دگرگون کردن چهار چوب سرایندگی در ایران بشمار آید. بهر صورت برتری گفته های لاھوتی بر سروده های نیما یوشیج آشکار است. زیرا سخن نیما یوشیج پیچیده و راز گونه است و خواننده برای دریافت معانی و مقصد آن ناچار است بسیار بیند یشودگاه چیزی هم از آن در نیابد. (99) لاھوتی سخن را با سادگی و روانی هر چه بیشتر بر زبان آورده است. لاھوتی نخست سخن را برای کارگران، دهقانان و رنجبران و خرد پاها و طبقات محروم سروده است و سپس به دیگران، از همین لحظه است که سخن آن را بسادگی در می یابند. کسانی که بکارهای فرهنگی گویندگان و نویسندها ایران در سده اخیر آشنائی دارند بخوبی میدانند که گویندگان و نویسندها کوشش کرده اند که ساده گوئی و ساده نویسی را مروج سازند "قائم مقام فراهانی" از پیشگامان این جنبش به شمار میرود و به تعقیب آن میرزاده عشقی، فرخی یزدی، ایرج میرزا، جلال الملک، علامه دهخدا، سید اشرف الدین گیلانی (نسیم شمال)، لاھوتی و دیگران

بشمار میروند. ولی در میان آنها کار ایرج میرزا ولاهوتی نسبت به دیگران چشمگیر تر است. اینها سرایندگی را چنان ساده و روان کردند که با گفتگوهای روزانه مردم در آمیخت:

تب عشق تو روزوشب دارم(100) دست نه برسم که تب دارم
شب وصل است با توگپ دارم... یا بران یا خموش کن دل را
من، از این خانه، جان طلب دارم... نروم هیچ جا، زدرگه دوست
سخن لاہوتی همچنانکه بزبان گویش روزمره مردم نزدیک است
و در یافتن آن ساده و آسان است. ولی سنگین، کوبنده، بی پروا و روشنگر
است و از بکاربردن واژه های سست و زشت تا حد ممکن پرهیز نموده
است. ویژه گی دیگر سخن لاہوتی این است که او، از رویدادهای روز
و واژه های گوناگون زبان مردم استفاده نموده و آن هارا در قالب های
گوناگون از غزل تا منظومه و دوبيتی و رباعی بکار برده است و این
جهت نیز میتوان آن رادر شمار نوآوران گویندگان زبان فارسی دری
بشمار آورد:

به پیش خود چو بینم کهکشان را
خیال از راه آهن میکنم من (101)
بخار ازدم ، موتور از سینه سازم
چو ماشین روبه رفتن میکنم من
زگرما، چون تنم بیتاب گردد
زبوران ، بادبیزن میکنم من

میهن پرستی لاہوتی :

میهن پرستی بیشترین و شورانگیز ترین اندیشه لاہوتی را تشکیل میدهد
واو یکی از بهترین و پاکدل ترین سراینده میهن پرست بشمار میرود
لاہوتی یک میهن پرست انترنسیونالیست بود. گرچه سالها از ایران دور
بوداما لحظه وطنش را از یاد نبردو همیشه به ایرانی بودنش می بالید.
وبه یادآن ترانه سرمیداد و مانند بلبل بر هر شاخصاری یاد ایران میگرد:

زهی دل ، آفرین دل مرحا دل نشد یک لحظه از یادت جدا دل

زدستش یکدم آسایش ندارم
بشد خاک وزکویت برخیزد
نمیدانم چه باید کرد بادل
زهی ثابت قدم دل ، با وفا دل...
تنیده یاد تو، در تارپود، میهن ای میهن
بود لبریز از عشق و وجودم، میهن ای میهن
تو، بودم کردی از نابودی و با مهرپروردی
فادای نام تو، بود ونبودم ؛ میهن ای میهن
به هر مجلس، به هرزندان به هرشادی به هرماتم
به هر حالت که بودم ، با تو بودم میهن ای میهن
اگر مستم اگر هشیار اگر خوابم اگر بیدار
بسوی تو بود ، روی سجودم ؛ میهن ای میهن...
وقتی در مهاجرت به یاد وطن دلتنگ میشو د چنین میسر اید:
...من این را خوب میدانم ، نگارا تو زمن بهتر
که پیش مرد ، مرگ وزند گانی در وطن بهتر(102)
گل ار خندان شود ، البته در صحن چمن بهتر
بحفظ مملکت ، قربان نمودن جان و تن بهتر
اگر پرسند از من ، چیست از جان و بدن بهتر
وطن بهتر ، وطن بهتر ، وطن بهتر، وطن بهتر
قلب لاهوتی همواره از ویرانی و بی سروسامانی میهنش خونین
واندوهگین بوده و همواره از صمیم قلب آرزوی پیشرفت، سرفرازی
وازادی ایران را داشته است . وی در چکامه که به پاسخ "روم رولان
"نویسنده نامدار فرانسه سروده، داستان این درد جانکاهش را چنین بر
زبان آورده است:

چوبینم صورت خوبان هفتاد و دو ملت را
بیاد آرم که یارمن نشد آزاد و مینالم
زقرزازع و دل سختی مالک بود روشن
که ایران میشود ویران زاستبداد مینالم
خیانت های شاه وجهل ملت را چو می بینم
از آن ترسم که این کشور شود برباد و مینالم

رنجران در اشعار لاهوتی:

لاهوتی بزرگترین شاعر رنجبران ایران است و در سخنان اوست که در هرجا که نامی از ایران برده میشود، بدنبال آن گریزی هم به روزگار نابسامان رنجبران زده و آنان را به مبارزه با سرمایداران ستمگری که از زحمتکشی و ارزش اضافی کار کارگران و کشاورزان استفاده نموده و به استثمار میپردازند. برانگیخته است:

من کارگرم ، کارگری دین من است
دنسی وطن است وزحمت آئین من است
گفتم به عروس فتح، کابین تو چیست؟
گفت آگهی صنف تو کابین من است
... باقوای فعله مار روده راسازند سیر
هیچ دارا در شقاوت کمتر از ضحاک نیست
اعقاد اغنيا آنست که اندر روزگار
فعله محتاج خوراک ، لایق پوشانک نیست
... چون زراه ظلم بر زحمت کشان دارا شدند
ملک داران را، ببروی دار، میبا پست کرد
کم بغل های جهان را متهد باید نمود
جنگ با اردوی استثمار می باید کرد

جایگاه زن در اشعار لاهوتی:

زن در شعر لاهوتی از جایگاه خاصی برخوردار است. وبعد از رنجبران بیشترین سخنان او در باره زنان و آزادی آنها است. لاهوتی با دلسوزانه ترین سخنان، همیشه از زنان یاد نموده است. و از آنان خواسته است که بندهای بردگی و اسارت را پاره نمایند و مانند زنهای آزاده‌جهان زیست نمایند. بیدانشی یا کم دانشی زنان ایرانی که در روزگار لاهوتی دامنگیر آنان بوده است (چون در آن روزگار دانش آموختن در مکاتب و دبیرستان‌ها، برای دختران وزنان ناروابود و مایه‌گمراهی و خیرگی آنها شمرده میشدواز این لحاظ اکثریت زنان از سواد بی بهره بودند) و بدتر از آن لباس پیچیده بنام حجاب که سرتاپای آنها در خود می‌پیچاند، قلب تمام گویندگان و نویسندهای روش بین بویژه لاهوتی را به لرزه می‌آورد تا هرچه رساتر فریاد آزادیخواهی زنان را بلند نماید :

باید همه جا ، قرین شود زن با مرد
بیکار در این جهان نمایند یک فرد
آن که ، به هر کسی بگوید بیکار
دعوى شرف کند ، بگرید از درد!

زین بیش این نقاب سیه را بر رومکن
مارا میان جامعه بی آبرومکن
شرم آور ، این بود که تو در پرده هنوز
جانا ، زیارت کردن رو ، هیچ رو ، مکن ...
لاهوتیا ! بگوی بمن ، دختران پارس (103)
کی ، این نقاب ننگ ، زر خساره واکنند؟ ...
هرجا ز حسن روی تو ، در گفتگو شدم (104)
بحث از نقابت آمد و بی آبرو شدم ...
پس کی تو این نقاب ، زر خ دور میکنی (105)
کی ، ترک این اسارت منفور میکنی؟

مبارزه با فاشیزم:

لاهوتی که یک کمونیست بود ، با هرگونه فشار ، بیدادگری ، ستم گستری
و ستم پروری دشمنی داشت . فاشیزم و جنگ افروزی را که بالاترین نمونه
فشار و ستمگری است . با زشت ترین سخنان محکوم نموده است . لاهوتی
فاشیزم را از هنگام سازماندهی آن و پیش از آنکه جنگ جهانی را مشتعل
نماید ، می کوبد و آنرا آفت بزرگی برای بشریت میدانست . هنگامی که
فاشیزم لجام گسیخته به تعرض و جنگ آغاز نمود . لاهوتی اعمال زشت آن
را برای جهانیان افساء مینمود و مردم جهان را به وحدت و همکاری بر ضد
فاشیزم فرامیخواند :

ارتش آلمان ، هنرجزء قتل و ویرانی ندارد (106)
در تمام هستیش آثار انسانی ندارد
خون خورد ، غارت برد ، آتش زند ، ناموس ریزد
رحم ، برایرانی و شفقت به تورانی ندارد
جنگ ما میدان آدمها بود بر ضد دیوان
هندي وبالکاني و روسى و یونانى ندارد
لایق نام بلند آدمی نبود ، هر آنکس

سعی در نابودی گرگان آلمانی ندارد
لاهوتی، مادران را بر می انگیخت که به فرزندانشان دستور دهدن به
جنگ فاشیست ها بروند:

رو پس رجایم، ز دشمن رومگردان برنگرد
گر نگردد قاتل از تیغ تو غلتان بر نگرد
گر بمیدان رو، من اینجا پاسبانی میکنم
پیش من بی مژده اعدام دزدان برنگرد
خواهد هر فاشیست از دست گریزد در نبرد
باز بان تیر، فرمان ده بهوی: "مان" برنگرد
و همسران را و میداشت که از شوهران شان بخواهند که برای نابود کردن
فاشیزم گام بردارند:

بناموس من تازد آن اهرمن
بزن آن چنانش که بیجان شود
به عشق و شعف منهم، ای نامدار
بکوشم که داند زن آن شریر
هن مردمی لا هوتی هنگامی پربارتر میشود که با زبان ساده و مردمی به
سرایش میپردازد و همه بسادگی معانی آن را میدانند:

ز دستت یکدم آسایش ندارم
وفا دارد، نشد غمگین دل من
زراه عشق هر گز بر نگردد
نمی خواهد شودنگین دل من...

ایا صیاد، شرمی کن، مرنجان نیم جانم را
پروبالم بکن، اما مسوزان آشیانم را
بگردن بسته ئی چون رشته و برپای زنجیرم
مروت کن اجازت ده که بکشایم دهانم را...

*

سر داست خانه من
دیدم ترا ز شادی، از آسمان گذشت
جانان من که گشتی، دیگر ز جان گذشت
آخر خودت گواهی؛ من از جهان گذشت
بی تو، کنون سرای درد است خانه من

خورشید من کجایی
سرد است خانه من

لاهوتی در کشور سوراها:

لاهوتی پس از رفتن از ایران با همراهانش به قفقاز رفت و آنها چندی در آنجا مسلح به سر میبردند، تا اینکه ناچار شدند، سلاح های شان را بر زمین بگذارند و زندگی آرام شان را در شهر باکو آغاز نمایند. چندی بعد به شهر نخوان رفت و چون از زمان مهاجرت به اسلامبول کمونیست شده بود در شهر نخوان به تبلیغات کمونیستی پرداخت ولی این کارش خوشایند مسلمین آن شهر واقع نشدو امام جمعه نخوان اورا تکفیر کرد و لاهوتی این چکامه رادر باره امام جمعه سرود:

تازه برکفرم امام شهر فتواداده است
بخت بد بنگرکه این مردار هم بامن بد است

لاهوتی با یارانش مدت کوتاهی در نخوان به سر برند و دوباره به باکو برگشتند و خود را برای کودتای دیگر آماده ساختند.

لاهوتی برای پیشبرد این آرمان در آغاز اردیبهشت ماه 1301 خورشیدی یکی از یاران وفادار خودش را که "رحیم فرزندرضا" نام داشت، بسوی خوی فرستاد تا با مردم آنجا و جاهای دیگر آذربایجان گفتگو کرده آنان را برای کمک و همیاری در کار کودتا آماده کند. ولی دولت از این برنامه آگاه شد و یاران لاهوتی دستگیر شدند و کارها به هم ریخت. در این زمان دولت ایران از دولت شوروی درخواست کرد که لاهوتی را به ایران تحولی دهد، مگر دولت شوروی پاسخ داد که چون لاهوتی از بیرا هه به شوروی آمده است لذا مانمیدانیم که او در کجا به سر میبردواز تسلیمی وی به ایران خود داری کردند. (107)

کمی بعد تر آن دسته از دوستان و یاران لاهوتی که ارتشی نبودند، با کمک "سید حسن تقی زاده" از دولت ایران درخواست بخشش نمودند. و رضا شاه که تازه روی کار آمده بود و برای جلب رضایت مردم دانه پاشی میکرد، از گناه آنان در گذشت و همه شان به ایران بازگشتند. و سرتیپ زاده و آغازاده نیز در میان شان بود. لاهوتی که تنها مانده و امیدش را از رفتن به ایران از دست داده بود، بعد از چندی به جمهوری تاجیکستان

که مردمش پارسی زبانند، رفت و در آنجا ماندندی شد و تا واپسین سالهای زندگی اش در همانجا میزیست. وی در تاجیکستان نخست آموزگار دبیرستان بود و بعد از اینکه به حزب کمونیست پیوست، پله های پیشرفت را یکی پس از دیگری طی مود. برخی از کارها و وظایف که لاهوتی در کشور شوراها داشت این هاست:

- 1 مامور عملیات نظامی در مرزهای چین و سوری.
- 2 مشارکت در کنگره مبارزه بر ضد فاشیزم و جنگ (کنگره دفاع از تمدن) در پاریس به نمایندگی از آزادیخواهان آسیای مرکزی واعضای اکادمی تا جکستان به سال 1935. در این ماموریت لاهوتی که بزبان فرانسه چیرگی در خورستایش یافته بود سخنرانی های پرشوری نمود و چون کاربرگذاری کنگره نیز با او بود، بادرخشش چشمگیر از پاریس به رویه بازگشت.
- 3 باز در سال 1935 در هفتمین کنگره بین المللی کمونیزم در پاریس مشارکت نمود.
- 4 از 1941(1320) خورشیدی) به تاشکند رفت و دو سال در آنجا واستالین آباد بسر برده و چندبار به مرز ایران رفت و آمدکرد، و هنگام بپا خاستن "سالار" به خراسان رفت (107)
- 5 در ماه ژوئن 1947 به ریاست افتخاری اکادمی علوم تاجیکستان رسید و تاتر بزرگ در اماتیک تاجیکستان در شهر خجند بنام او شد. (پیشتر هم عضو همین اکادمی بود).
- 6 مدتی هم "رئیس تشریفات" و کارش پذیرائی از مهمانان خارجی بود که به دیدار کشور شوروی میرفتند.
- 7 مدتی استاد دانشکده های شرق شناسی و آموزگار زبان فارسی در دانشگاه مسکو بود.
- 8 زمانی هم وزیر فرهنگ تا جکستان (ویا چنانکه گفته میشود وزیر فرهنگ اتحاد جماهیر شوروی شد). (108) نمونه های از کلام لاهوتی:

آئین انقلاب

مگر که غنچه هم آئین انقلاب گرفت

که در چمن ،زرخ خویشتن ،نقاب گرفت
شکوه دختر رز را ببین که با چه خوشی
بدست خویش ،زبرگ رزان کتاب گرفت

زحمت بر سر گور لینن

این چه روزیست ،که عالم همه در هلله است؟
این چه روزیست ،که آدم همه در غلغله است؟
این چه روزیست که در هر طرفی ولوه است؟
این چه روزیست ،که گویا بزمین زلزله است؟
یامگر سال سر روز لینن است امروز
ماتم رنجبر روی زمین است امروز...
...کارگرها همه ،چون شیر عرین آمده اند
به دوابروگره وچین به جین آمده اند
صاحبان فلک وآب وزمین آمده اند
همه یک صف بسر قبر لینن آمده اند...

به مبارزان دلیر

ای مبارز خلق کبیر ،
از تمام خلق ،به شما سلام
شاعر از نام توده دلیر
پر جوش به شما میدهد پیام:
ای اسیر افتاده آزادگان ،
در اسارت ،هم دلیری کنید!
ای شیر مردان ،کارگر ودهقان ،
درون قفس هم شیری کنید!
بگذار بداند ارجاع دون
که چون حزب ما بود استوار!
بگذار داندکه ،نگردد زبون
انسان بیدار ،بارنجبر ودار.

ثابت نمائید، که قدمردان
از هیچ فشاری، خم نمیشود،
نشان دهید که شرف انسان
در چنگ گرگان، کم نمیشود.

تادلیری شمارا ببینم
چشم مابه سوی زندان باز است.

تادر بزم فتح، باهم نشینیم
دست ما، سوی شما دراز است

1947

باقدار د